

بررسی معیارهای عدالت با تأمل در گستره مفهومی عدالت و تأثیر آن بر نظریه جامع عدالت اجتماعی

مهدی کریمی *

چکیده

عدالت اجتماعی مهم‌ترین بحثی است که اندیشمندان و فیلسوفان سیاسی را به خود مشغول داشته است. اهمیت این مسئله در پیوند مستحکمی با مباحثی که در خصوص الگوی پیشرفت اسلامی در جریان است، قرار دارد. بی‌گمان برای طراحی الگوی جامع پیشرفت نیازمند الگویی برای تحقق عدالت اجتماعی هستیم و طراحی الگوی عدالت اجتماعی، معیارهای جامعی را در خصوص عدالت می‌طلبد، این معیارها از دل نظریه جامع عدالت بیرون می‌آید و سرانجام نظریه جامع عدالت مبتنی بر معناشناسی دقیقی است که از مفهوم عدالت و به‌ویژه عدالت اجتماعی داریم. در این نوشتار با بررسی معانی مختلفی که برای عدالت ذکر شده است حیطه معنایی عدالت بررسی می‌شود. با دقت در معانی مختلفی که برای عدالت ذکر شده است می‌توان عدالت را دارای گستره‌ای معنایی دانست و نه فقط یک معنای تک بعدی. این نگاه جامع به عدالت ما را از افتادن در شبهاتی که ناشی از نگاه تک‌بعدی به مقوله عدالت است برحذر داشته و نگاه جامع‌تری به این مفهوم می‌بخشد. در این شبکه معنایی می‌توان هرکدام از معانی را در مقام بررسی علمی و از دیدگاه مسأله محوری، در مرکز توجه قرار داد و بقیه معانی را حول آن و در ارتباط با آن بررسی کرد؛ برای مثال می‌توان مفهوم برابری را در مرکز توجه قرار داد و سایر معانی این شبکه معنایی را با توجه به مفهوم برابری تبیین کرد؛ چنان‌که در این بررسی لازم است مفهوم برابری را نیز در مقیاس شبکه معنایی گفته شده بازتعریف کرد و آن را متناسب با دیگر معانی که برابری در شبکه معنایی عدالت بدان‌ها مرتبط است، تأویل و تفسیر کرد. بنابراین هدف این نوشتار بازشناسی مفهوم عدالت و تبیین گستره معنایی آن از طرفی و تبیین دقیق معیارهایی که با توجه به این گستره معنایی می‌توان ارائه داد، از سوی دیگر است. بنابراین در مواجهه با مسئله معیارهای عدالت، خود مفهوم عدالت را در مرکز توجه قرار می‌دهیم و سعی می‌کنیم با دقت در حوزه معنایی عدالت، معیارهای عدالت را استخراج کنیم.

واژگان کلیدی: عدالت، برابری، شبکه معنایی، برابری عادلانه، معیارهای عدالت

مقدمه

عدالت به مثابه واژه‌ای که از گستره معنایی وسیعی برخوردار است، مورد توجه قرار می‌گیرد. نظریه‌های عدالت هر کدام از دریچه یکی از این گستره معنایی به مفهوم عدالت نگریسته‌اند، این محدود نگری به معنای وسیع عدالت سبب شده است تا نظریه‌های عدالت، نتواند جامع همه ابعاد بحث عدالت و مسائل آن از سویی و پاسخ‌گوی مباحث عدالت پژوهانه از سوی دیگر باشد. همین‌طور، نگاه تک‌بعدی به مفهوم عدالت سبب می‌شود، معیارهایی که برای عدالت ذکر می‌کنیم، معیارهایی ناکافی باشد. در این نوشتار عدالت را واژه‌ای دارای گستره‌ای از معنای می‌بینیم. در این گستره معنایی، مفاهیمی مانند وضع کل شیء فی موضعه، برابری، إعطاء کل ذی حق حقه و دیگر مفاهیم قرار می‌گیرد. حال با توجه به این نگاه جامع به عدالت، معیارهای عدالت را استخراج می‌کنیم. معیارهای عدالت در این صورت، به نحو جامع‌تری مبنای تحقق عدالتی جامع را فراهم می‌آورد. توجه به این نکته لازم است که نگرش جامع به مفهوم عدالت با توجه به نظریه شبکه‌ای معنا می‌تواند مبدأی باشد برای تحقق نظریه جامع و بدون نگرشی جامع از مفهوم عدالت، نمی‌توان به نظریه جامعی از عدالت دست یافت، بدین ترتیب با مفهوم شناسی جامع از چیستی عدالت و استخراج معیارهایی جامع در خصوص عدالت به نظریه جامع عدالت رهنمون می‌شویم. در این نوشتار با تبیین نظریه شبکه‌ای معنا در مورد عدالت و تعیین حدود معنایی آن، سعی می‌شود معیارهای عدالت با توجه به این گستره معنایی کشف شود، نتیجه این پژوهش می‌تواند، مقدمه‌ای برای رسیدن به نظریه جامع عدالت باشد.

روش در این مقاله، روش تحلیل مفهومی است که بر اساس آن به بررسی محتوایی و مفهومی معنای عدالت می‌پردازیم. با ارائه محتوای نسبتاً جامعی از معنای لغوی و اصطلاحی که اهل لغت و فیلسوفان برای عدالت ذکر کرده‌اند سعی خواهیم کرد به جمع بندی نهایی در خصوص معنای عدالت رسیده این جمع بندی را در قالب شبکه معنای عدالت عرضه کنیم.

مفهوم لغوی عدالت

عدالت از ریشه عدل، در لغت به معنای قسط و میانه روی در امور ذکر شده است. (مصطفوی، ۱۴۰۲، ۸، ۵۳) برخی اهل لغت معنای مساوات، برابری و تقسیم برابر را برای ریشه عدل ذکر کرده‌اند (همان، ۵۴ و فراهیدی، ۱۴۱۰، ۲، ۳۸، راغب، ۱۴۱۲، ۵۵۱). معنای خلاف جور و ستم معنای دیگری است که در توضیح معنای عدالت ذکر شده است (جوهری، ۱۴۱۰، ۵، ۱۷۶۰). برخی اهل لغت نیز معنای اعتدال را در توضیح این لغت ذکر کرده‌اند. (احمد بن فارس، ۱۴۰۴، ۴، ۲۴۶)، معنای مماثلت و همانندی نیز معنای دیگری است که برای عدل بیان شده است (طریحی، ۱۴۱۶، ۵، ۴۲۰). برابری در مکافاة معنای دیگری است که برای عدالت ذکر کرده‌اند (واسطی، ۱۴۱۴، ۱۵، ۴۷۱). معنای بیان شده را اهل لغت در توضیح کلمه عدل ذکر کرده‌اند، معنای لغوی بیان شده

می‌تواند دایره وسیع معنایی واژه عدالت را تا حدی روشن کند، اما واکاوی معنایی عدالت بسته به بررسی ژرف‌تری در معنای اصطلاحی این واژه است. معنای اصطلاحی که برای واژه عدالت ذکر شده نیز با معنای لغوی قرابت معنایی دارد، اما گاه با توجه به مبانی فلسفی و اندیشه‌ای یک فیلسوف به بخشی از معنا توجه بیشتری شده و بخشی دیگر وانهاده شده است. از این‌رو لازم است برای تبیین دقیق معنای عدالت به بررسی معنای اصطلاحی آن پرداخته و سپس احکام مربوط به این واژه و معنای آن را استخراج کنیم.

نگاهی به معنای عدالت به مثابه برابری

عدالت در نگاهی همان برابری است اما برابری در این معنا خود دو معنا می‌تواند داشته باشد، گاه برابری را به معنای برابری در موهبت‌های اجتماعی می‌دانیم، از این دیدگاه عدالت یعنی لحاظ برابری میان همه افراد انسانی در همه موهبت‌های اجتماعی، پاداش‌ها، مقام‌های سیاسی و اجتماعی و دیگر مواردی که مصداق توزیع و تقسیم است. بر اساس این رویکرد، لازم است همه انواع موهبت‌های اجتماعی میان افراد انسان به‌گونه‌ای مساوی تقسیم گردد، چراکه همه انسان‌ها در انسان بودن و فردیت با یکدیگر برابرند و تفاوتی از نظر انسانیت با یکدیگر ندارند، همان‌گونه که همه انسان‌ها در استحقاق نسبت به این موهبت‌های اجتماعی تمایزی ندارند (مطهری، بی‌تا، ۲۱، ۲۰۳). شالوده نظریه عدالت مارکس با توجه به معیار نیاز در تقسیم ثروت‌ها بر این معنا نهاد شده است، نفی هرگونه طبقه اجتماعی و در نظر نگرفتن استحقاق افراد در تقسیم ثروت از ویژگی‌های این نظریه است. در واقع تنها یک معیار کلی برای تقسیم مواهب اجتماعی وجود دارد، کار به اندازه توان و تعلق بهره‌مندی به اندازه نیاز(همان). این معیار کلی نفی‌کننده هرگونه وجه استحقاق دیگری برای تفاوت‌ها است.

این معنا از برابری ناممکن است، بدان‌رو که همواره نمی‌توان تمام مواهب اجتماعی را به صورتی یکسان میان افراد تقسیم کرد، گاه چنین تقسیمی غیرممکن و محال است، برای مثال تقسیم موقعیت‌های سیاسی به‌صورت مساوی ناممکن است و اصل تمایز و تفاوت بر آن حاکم است (مطهری، بی‌تا، ۲۱، ۲۰۳). در یک جامعه همه نمی‌توانند حائز یک منصب یا موقعیت سیاسی شوند؛ و در اینجا ناگزیر از تمایز میان افراد هستیم؛ بنابراین اگر عدالت را همان برابری دانستیم چنان‌که برخی چنین دیدگاهی دارند و برابری را به معنای تساوی مطلق در مواهب و برخورداری‌های اجتماعی معنا کردیم با این مشکل روبرو خواهیم بود که عدالت در این تفسیر، از نظر عرفی امری نامفهوم، غیرعقلانی و حتی محال جلوه می‌کند.

عدالت به معنای برابری مقید به استحقاق

برخی نظریه‌پردازان عرصه عدالت از جهات گفته‌شده معنایی دیگر از برابری را موردنظر قرار داده‌اند، طبق این معنا از برابری، عدالت به معنای برابری است اما نه برابری به معنای تساوی مطلق در موهبت‌های اجتماعی بلکه برابری همگان در استیفاء و دریافت حقوقی که مستحق آن هستند؛ (همان، ۲۰۸) بنابراین تقریر از معنای عدالت،

هشتمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی شرف؛ الگوی شرف؛ پیشران؛ چالش‌ها و الزامات تحقق؛ بیست و دوم و بیست و سوم خردادماه ۱۳۹۸

همگان مساوی هستند اما نه در دریافت یا استحقاق مساوی از حقوق و فرصت‌های اجتماعی، بلکه همگان مساوی‌اند در این‌که حق مربوط به خود را که مستحق آن هستند، دریافت کنند؛ اما این استحقاق می‌تواند متمایز و متفاوت باشد؛ بنابراین تفاوت‌ها و دیگریش‌ها، در خصوص استحقاق مطرح می‌گردد و نه در مورد آنچه متعلق برابری است. بر این مبنا سخن در استحقاق مطرح می‌شود و مسئله عدالت چنین طرح می‌گردد که منشأ تمایز در استحقاق‌های متفاوت میان افراد چیست؟ جنسیت، نژاد، مذهب، عوامل طبیعی و استعدادها کدام‌یک را می‌توان منشأ استحقاق متفاوت میان افراد برشمرد. با گرایش بدین‌جهت مسئله فلسفه حقوق که مسئله‌ای قدیمی در حوزه اندیشه‌های سیاسی است طرح می‌گردد؛ بنابراین نظر معنای عدالت همان معنای معروف «اعطاء کل ذی حق حقه»، خواهد بود؛ اما مسئله این است حق هرکسی چه میزان است، سرشت تفاوت در حقوق چیست و چگونه می‌توان تمایزات حقوقی را توجیه و تبیین کرد؟

به نظر می‌رسد مساوات و برابری نمی‌تواند هم‌پوشانی کاملی با معنای عدالت داشته باشد، چراکه اگر برابری را به معنای برابری مطلق در نظر آوریم همان ایراد پیش‌گفته وارد خواهد شد که چنین فرضی از برابری اساساً قابل تحقق نیست تا بتوان عدالت را بر اساس آن مفهوم‌سازی نمود.

برابری به معنای دوم یعنی برابری همه افراد در استحقاق حق خویش، هم نمی‌تواند توصیف‌کننده مفهوم عدالت باشد چراکه اولاً برابری بدین معنا خود مستلزم نابرابری است از آن‌جهت که گستره حقوق افراد با یکدیگر متفاوت است، بنابراین عدالت طبق این مفهوم برابری در عین نابرابری است که بر این اساس، عدالت مفهومی پارادوکسیکال و خودستیز خواهد داشت. ثانیاً تمرکز بحث عدالت در حوزه نظریه‌پردازی بر محور برابری و نابرابری افراد در فرصت‌ها و حقوق است و نه فقط در خصوص برابری در مقابل قانون (مطهری، بی‌تا، ۲۰۸، ۱) چراکه در این صورت ظالمانه‌ترین قوانین نیز می‌تواند مدعی برابری همگان در مقابل آن باشد و در نتیجه عادلانه بودن آن نتیجه شود. حال آن‌که رویکرد بحث در خصوص عادلانه بودن یا نبودن خود آن قوانین است صرف‌نظر از پیش‌فرض برابری همگان در مقابل قانون. از این‌رو تفسیر عدالت به برابری تفسیر اعم به اخص و تقلیل یک مفهوم فراگیر که دارای ساختار معنایی گسترده است به یک بخش از ساختار معنایی است و چنین نگاه تقلیلی به عدالت قابل پذیرش نیست.

توجه به این نکته لازم است که لحاظ معانی بیان شده برای عدالت نه آنکه خطا باشد بلکه مفهوم عدالت را تنها از حیث معنایی گفته شده دیدن مبتلا به این اشکال است که مفهومی وسیع را از دریچه‌ای محدود نگریسته ایم و از شمول مفهوم عدالت برای تمام مسائل عدالت پژوهی غفلت کرده ایم. نکته حائز اهمیت آنکه علامه طباطبایی خود به شمول و گستره معنایی مفهوم عدالت واقف بوده است چرا که در تعبیر خود معنای برابری، موازنه و اعطاء کل ذی حق حقه را برای باز شناسی شبکه معنایی عدالت ذکر کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲، ۳۳۱)

علامه در نهایت مانند ارسطو محور معانی یاد شده را همان برابری قرار می‌دهد. شهید مطهری نیز با معیار قرار دادن مفهوم برابری در شبکه معنایی عدالت معانی دیگری مانند تعادل، توازن و اعتدال را در شبکه معنایی عدالت ذکر می‌کند. نگرش شبکه‌ای به مفهوم عدالت رویکردی است که میتواند گستره معنایی عدالت را توجیه کرده و نظریه جامعی در خصوص عدالت مبتنی بر آن شکل یابد.

عدالت به معنای رفتار برابر با موارد برابر

تفسیر دیگری نیز از برابری برای عدالت ذکر شده است، در این تفسیر برابری میان افراد دارای استحقاق برابر و نابرابری میان افرادی با شرایط نابرابر معنای عدالت در نظر گرفته شده است. ارسطو چنین معنایی را برای عدالت ذکر می‌کند. از دیدگاه ارسطو اجماع مردم یا به تعبیر دریافت و تفسیر مردم از عدالت، برابری است و با توجه به مبانی فلسفی و دقت‌های حقوقی با توجه به این معنای عدالت، افراد برابر باید چیزهای برابر داشته باشند، اما اینکه عامل برابری و یا نابرابری میان افراد چیست؟ سؤالی است که بر عهده فلسفه سیاسی است (رک: ارسطو، ۱۳۷۱، ۱۳۲، ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۶۷). از دیدگاه ارسطو اگر اشخاص مساوی نباشند، البته حصه‌ها و بهره‌های مساوی نخواهند داشت و در حقیقت یگانه منشأ منازعات و مشاجرات مردم این است که یا آنهایی که مساوی‌اند چیزی که به ایشان داده شده مساوی نیست و یا اینکه مساوی نبودند و به ایشان حصه مساوی داده شده است (ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۷۵).

ارسطو در مفهوم عدالت دو کار انجام داده است، اولاً برای عدالت شبکه‌ای مفهومی ساخته که این شبکه معنایی دو عضو دارد که یکی برابری و دیگری قانونمندی است و کار دوم این که برابری را محور این شبکه معنایی قرار داده است. از این رو ارسطو با توجه به شبکه معنایی مذکور نگرشی جامع را به عدالت عرضه می‌کند؛ نگرشی که هم بر نگاه جامع به مفهوم عدالت دلالت دارد و هم با قرار گرفتن برابری به مثابه محور این شبکه معنایی دلالت معنایی عدالت بر تقسیم برابر را نشان می‌دهد.

ارسطو سعی می‌کند با توجیه برابر گونه مصادیق عدالت دلالت معنایی آن را روشن کند، اما باز هم با یک مشکل روبرو است و آن مشکل انضمام حیث نابرابری در مفهوم عدالت است. تلاش علامه و شهید مطهری برای توجیه دلالت عدالت بر برابری از سویی و نگرش نابرابری عادلانه از سوی دیگر است. علامه برای حل این مشکل برابری همگان در اینکه آنچه را مستحق آن هستند دریافت می‌کنند و به تعبیر دیگر برابری در مقابل قانون که در این صورت این سوال طرح می‌شود که نابرابری در استحقاق‌ها از چه جهت است و چه نقشی در مفهوم عدالت دارد.

معیارشناسی عدالت با توجه به معنای برابری

معیار اول: برابری

هشتمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ الگوی پیشرفت؛ پیشران؛ چالش‌ها و الزامات تحقق؛ بیست و دوم و بیست و سوم خردادماه ۱۳۹۸

با توجه به معنای برابری و با دقت در هر سه تقریری که از این معنا ذکر شد، یکی از معیارهای اصلی عدالت، برابری و مساوات است. برابری در این نگاه به معنای برابری مطلق نیست، بلکه برابری است که مقید به استحقاق و شایستگی باشد. برابری به معنای نفی هرگونه تبعیض میان افرادی است که از جهتی در موقعیتی مساوی قرار دارند. بی تردید برای تحقق عدالت لازم است این معیار در مرکز توجه قرار گیرد. از این رو نظریه‌های عدالت همواره سعی کرده‌اند، ملاک برابری را به عنوان معیاری مهم در مرکز توجه خود قرار دهند. مساوات نه به معنای رفع همه تمایزها است، چرا که از تمایزها گریزی نیست، بلکه به معنای اعطاء مساوی و به تعبیر ارسطو رفتار برابر با مواردی است که از جهاتی متمایزند اما در جهتی که معیار اعطاء بدان جهت تعلق می‌گیرد، مساوی‌اند.

معیار دوم: استحقاق

استحقاق معیار دومی است که با توجه به این معنا قابل طرح است. استحقاق به معنای شایستگی و به تعبیر دیگر به معنای اهلیت است. عدالت بنابراین مفهوم، رعایت برابری در صورتی است که شایستگی یکسان وجود دارد. شایستگی به معنای اهلیت برای رفتار و اعطاء معینی است.

معیار سوم: تبعیض در صورت شایستگی متفاوت

از مفهوم فوق می‌توان معیار سومی را نیز مطرح کرد، نابرابری در صورت شایستگی و اهلیت متفاوت، این معیار هم مشابه معیارهای پیشین از مفهوم عدالت در این معنا قابل درک است. بنابراین رفتار برابر با موارد نابرابر، خود از مصادیق بی‌عدالتی است.

عدالت به مثابه اعطاء کل ذی حق حقه

تفسیر عدالت به «اعطاء کل ذی حق حقه»، تفسیری است که برخی نظریه‌پردازان عدالت در خصوص عدالت گفته‌اند؛ (مطهری، بی‌تا، ۲۱، ۲۰۳) بنابراین تفسیر، عدالت امری انشائی خواهد بود که عبارت از «بایستگی اعطاء حقوق حقه هر شخص». بر این اساس عدالت مفهومی اعتباری و انشائی است (مطهری، بی‌تا، ۱، ۸۱). با توجه به این معنا از عدالت، در معنای عدالت دو طرف قابل لحاظ است، یک‌طرف معطی است یعنی کسی که صلاحیت اعطاء حقی را دارد و طرف دیگر کسی است که حق را دریافت می‌کند، بنابراین رابطه اعتباری میان معطی و معطی له متصف به عدالت می‌گردد. (مطهری، بی‌تا، ۱، ۸۱) مرجع اعطاء کننده حق را می‌توان، حکومت، جامعه و افراد تصور کرد و گیرندگان حق را نیز می‌توان افراد، مکاتب، جریان‌های سیاسی و اجتماعی و دیگر موارد در نظر گرفت، بنابراین تفسیر، عدالت صفتی برای مجموعه روابط پیچیده‌ای است که میان ارکان و اعضای اجتماع برقرار است. بر این معیار خود اجتماع یا فرد متصف به عدالت نمی‌گردد بلکه رابطه‌ای که فرد با فرد یا فرد با اجتماع و برعکس دارد می‌تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد، اگر حق هر ذی‌حق بدو داده شود، عادلانه و گرنه ناعادلانه است.

هشتمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی شرف؛ الگوی شرف؛ پیشران؛ چالش‌ها و الزامات تحقق؛ بیت و دووم و بیت و سوم خردادماه ۱۳۹۸

با توجه به معنای قبل از عدالت که همان تعبیر به مساوات و برابری بود، مساوات در شرایط استحقاق برابر عین عدل است و در اینکه در هر اعطایی باید رعایت استحقاق صورت گیرد، تردیدی نیست، اما در اینکه استحقاق افراد با چه میزان و معیاری سنجیده می‌شود خود اول کلام است (ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۷۶).

نکته آن که در این تفسیر از عدالت، وجود حق پیش از عدالت امری مفروض و مسلم است و عدالت تنها اعطاء حق است، بنابراین لازم است در مباحث عدالت پژوهانه با توجه بدین معنا به سراغ فلسفه حقوق رفت، اساساً حق چیست و ملاک تمایز حقوق افراد چه می‌تواند باشد، بنابراین پیش از آن که مسائل دشوار عدالت با نگاه عدالت محور بررسی شود، لازم است به مسئله حق و استحقاق و فلسفه حقوق توجه گردد. بر این معیار، مسئله حق مسئله‌ای مقدم بر عدالت و عدالت مبتنی بر حق است. نظریه‌های متفاوتی در خصوص منشأ استحقاق بیان شده است که از آن جمله نظریه حقوق طبیعی است که استحقاق را دارای منشأ طبیعی دانسته و انسان‌ها را از این جهت برابر می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ۸۷). بر این اساس همه افراد بشر در آزادی و برابری با یکدیگر برابرند و آزادی و برابری طبیعی از هم جدایی ناپذیرند و با هیچ کس نمی‌توان چنان رفتار کرد که گویی وی آزاد و یا با دیگران برابر نیست و چنین رفتاری بر خلاف طبیعت است (لئو اشتراوس، ۱۳۷۳، ۱۳۵). حقوق طبیعی مساوات میان انسان‌ها را در حداقل استحقاق‌ها که لازمه طبیعت است لازم می‌شمرد و دیگر استحقاق‌های عادلانه در ذیل نظریه‌های عدالت بازتعریف می‌گردد. جامعیت این معنا از عدالت در مورد حقوق و فلسفه آن خود نقطه امتیازی در برتری این معنا بر سایر معانی است. اما این معنا نیز نمی‌تواند همه جنبه‌های معنای عدالت چون نظم، انصاف، اعتدال و دیگر معانی موجود در حوزه معنایی عدالت را شامل شود. علاوه بر آنکه با توجه بدین تعبیر، عدالت در جایی مطرح می‌شود که سخن از اجتماع و روابط میان افراد، نهادها و سیستم‌ها است (صدر، ۱۳۷۵، ۳۸۰-۳۸۲ و ۶۸۶) و عدالت را جز در حوزه بینافردی نمی‌توان یافت. حوزه بینایی است که می‌تواند متصف به عدالت یا بی‌عدالتی شود، حوزه روابط یعنی دادوستدها، قوانین حاکم، رابطه حکومت با نهادها و افراد، رابطه افراد با یکدیگر و رابطه انسان با طبیعت و خداوند؛ بنابراین جامعه عادل یا ناعادل نداریم بلکه در نگاه دقیق‌تر جامعه‌ای با روابط عادلانه میان افراد داریم. به تعبیر نظریه پردازان حوزه عدالت بایستگی اعتبار و انشاء چنین مفهومی از یک ضرورت ناشی می‌شود، ضرورت تسالم و همزیستی در خصوص استفاده از فرصت‌ها و رسیدن به حقوق.

بنابر این معنا از عدالت و با توجه به گستردگی روابط انسان در عالم هستی، عدالت به عنوان مفهومی دارای متغیرهای متفاوتی مانند ارتباط انسان با هستی، ارتباط انسان با انسان دیگر و ارتباط انسان با خداوند، بررسی می‌شود. با توجه بدین رویکرد رفتاری عادلانه تلقی می‌گردد که در شبکه‌ای از روابط عادلانه باشد و اگر در بخشی از این شبکه گستره رابطه‌های متنوع، عادلانه نباشد، آن رفتار عادلانه تلقی نمی‌شود. بر اساس این نگاه به عدالت،

متغیرهایی چون مطلوبیت فکری و روحی، اجتماعی، محیط زیستی و الهی در مفهوم عدالت بدین معنا لحاظ می‌گردد و عدالت به عنوان مفهومی در شبکه‌ای از روابط و متغیرها تعریف می‌گردد. (واسطی، ۹۵)

این معنا از عدالت نیز نگاهی تقلیل‌گرایانه و غیر جامع به عدالت است، دلیل نخست آن که همان‌گونه که روابط حاکم بر جامعه‌ای یا به تعبیر دیگر حوزه پهنایی یا همان روابط را می‌توان متصف به عدالت یا بی‌عدالتی کرد، می‌توان خود جامعه را نیز عادل یا ناعادل نامید، می‌توان جامعه‌ای را متصف به عدالت کرد زمانی که تمام عناصر ساختاری آن جامعه در جای خویش قرار گرفته و کارویژه خود را به سامان رساند و می‌توان گفت ناعادلانه است زمانی که عناصر ساختاری جامعه دچار بهم ریختگی و بی‌نظمی در انجام نقش خود شوند. از طرف دیگر، نمی‌توان عدالت را تنها در حوزه روابط محدود کرد، چراکه گاهی شاخصه‌های عدالت را می‌توان به‌گونه‌ای تعریف کرد که یک جامعه عادل بر اساس آن شاخصه‌ها شکل پیدا کند. در این نگاه، گاه می‌توان توصیفی عادلانه از روابط ارائه داد و گاه می‌توان توصیفی عادلانه از ساختار جامعه ارائه کرد.

با توجه بدین معنا از عدالت رابطه عدالت و برابری رابطه دو مفهوم متمایز از یکدیگر است که در برخی مصادیق هم‌پوشانی دارند. گاه ممکن است میان دو فرد در برخی حقوق تساوی وجود داشته باشد؛ و ممکن است حقوق افراد متفاوت باشد و به تعبیر دیگر میان دو مفهوم بر این مبنا، رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد.

معیارشناسی عدالت با توجه به معنای إعطاء کل ذی حق حقه

معیار شایستگی چنان که جزء معیارهای عدالت با توجه به معنای برابری بود، در این معنا نیز وجود دارد، آن‌گاه که سخن از ذی حق است، یعنی شخصی که شایستگی حقی را داراست، از این‌رو از ذکر این معیار در این معنا خود داری می‌شود و دیگر معیارها ذکر می‌گردد.

معیار اول: إعطاء حق

عدالت زمانی محقق می‌شود که حق إعطاء گردد و عدم إعطاء حق ظلم تلقی می‌گردد. این معیار در این معنا از عدالت به روشنی بیان شده است. بنابراین با تبیین حق و حدود آن و نوع حقوقی که هر فرد دارد، می‌توان به اهمیت این مفهوم در گستره معنایی عدالت پی برد.

معیار دوم: اخذ حق

همان‌گونه که إعطاء حق معیاری برای تحقق عدالت است، از آن‌جا که إعطاء فعلی ذو اطراف است، اخذ حق نیز معیار دیگری برای تحقق عدالت است. از این‌جا می‌توان معیار مطالبه‌گری را نیز از معیارهای مهم عدالت به‌شمار آورد. اخذ حق مستلزم شناخت حقوق و دائره آن است و بدون این شناخت نمی‌توان مطالبه حق نمود. از این‌رو در جامعه‌ای که هیچ شناختی از حق ندارد، نمی‌توان سخن از مطالبه حق گفت، بدین جهت می‌توان از معیار سومی نیز سخن گفت.

معیار سوم: شناخت حق

إعطاء و اخذ حق مستلزم شناخت حق است، بنابراین یک نظریه جامع عدالت لازم است به معیار حق نیز توجه داشته باشد، با توجه به مبنای بیان شده، حق یک معنای پیشینی برای عدالت است و لازم است در نظریه عدالت نیز بدان توجه شود، از این رو نظریه‌ای که این معنا را در حاشیه قرار داده و معنایی مانند خیر یا موهبت اجتماعی را مقدم بر حق کند مانند دیدگاه فردگرایان در باب عدالت در حقیقت به بخشی از مفهوم عدالت بی‌توجه بوده است.

عدالت به مثابه قانون‌مندی

برخی عدالت به معنای قانونمندی تفسیر کرده‌اند (ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۶۷)، بر این اساس چنانکه ظالم کسی است که قانون را زیر پا می‌نهد و مصلحت جامعه را رعایت نمی‌کند، عادل نیز کسی است که قانونمند است و مصلحت خود و دیگران را رعایت می‌کند (همان)، این معنا از عدالت در صورتی صحیح است که با قانونی مواجه باشیم که منطبق بر معیارهای واقعی عدالت باشد و در غیر این صورت نمی‌توان احترام به قانون را مطلقاً عملی عادلانه تلقی کرد. با توجه بدین معنا نیز قانونمندی گاه مستلزم برابری و مساوات است و گاه در خصوص موارد نابرابر چنین نیست.

معیارشناسی عدالت با توجه به معنای قانونمندی

معیار اول: قانون‌گذاری

با توجه به این معنا از عدالت، عدالت مبتنی بر قانون و در ساختار قانون تعریف می‌شود، از این رو تحقق عدالت، مستلزم قانونگذاری است. بدون قانون نمی‌توان عدالت را در ساحت اجتماعی آن بر جامعه حاکم کرد. اما عادلانه بودن قانون نیز خود مطرح است، قانون هم از حیث شکل و هم از حیث محتوا لازم است عادلانه باشد. اما بدیهی است که تحقق عدالت در جامعه نیز مبتنی بر وجود قانون عادلانه از حیث شکل و محتوا است.

معیار دوم: قانون‌مداری

معیار دیگری که از این معنا قابل درک است، معیار قانون‌مداری است، تنها با قانون‌مداری است که می‌توان تحقق عدالت را انتظار داشت. اگر افرادی که در جامعه‌ای زندگی می‌کنند قانون‌مدار نباشند، عدالت در آن جامعه محقق نخواهد شد و تنها وجود قانون عادلانه برای تحقق عدالت کافی نیست.

عدالت به مثابه وضع کل شیء فی موضعه

بسیاری از فیلسوفان عدالت پژوه عدالت را به معنای وضع کل شیء فی موضعه دانسته‌اند (مطهری، بی‌تا، ۱، ۷۸ و جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۱۹۹). این معنا بسیاری از مباحث حوزه عدالت را پوشش می‌دهد. قرار گرفتن هر چیز در جای خود نخست این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که جای شایسته هر چیز چیست؟ بنابراین لازم است ابتدا

هشتمین کنگره‌س الگوی اسلامی ایرانی شرف؛ الگوی شرف؛ پیشران؛ چالش‌ها و الزامات تحقق؛ بیت و دووم و سوم خردادماه ۱۳۹۸

از جایگاه شیء سخن به میان آید. برای مثال، جامعه به مثابه یک کلّ که دارای اجزاء مختلف است، هر جزء جایگاهی در ساختار کلی جامعه دارد که تخطی از آن جایگاه فرآیند نظم را به هم می‌ریزد. جایگاه هر شیء اعم از افراد و نهادهای حقوقی در ساختار کلی آن جامعه که مجموعه‌ای است از دین، فرهنگ، تمدن و آداب و رسوم، تعیین می‌شود. در واقع بحث ما از عدالت با توجه بدین معنا بحث از جایگاه شایسته هر جزء از اجتماع در مقایسه با اجزاء دیگر خواهد بود. این رویکرد به عدالت پای مسائل گوناگونی را به مباحث عدالت پژوهانه باز می‌کند. این نحوه نگرش به عدالت را می‌توان رویکرد توصیفی به عدالت نام نهاد. این دیدگاه در آثار افلاطون به وضوح دیده می‌شود. تعریف عدالت در اندیشه سیاسی او بر این مبنا قرار می‌گیرد، از نظر او عدالت یعنی آنکه در فرد قوای مختلف و در جامعه هر کس و هر طبقه در جای خاص خود قرار گیرد (مرامی، ۱۳۷۸، ۱۴). افلاطون معتقد است، هر یک فرد در جامعه باید منحصراً یک کار داشته باشد. در اینصورت پرداختن به کار خود و پرهیز از دخالت در کار دیگران عین عدالت است یعنی عدالت این است که انسان فقط به کار خود بپردازد. (افلاطون، ۱۳۴۸، ۲۳۶) این دیدگاه بعدها در آثار اندیشمندانی مانند فارابی، مسکویه، رازی و دیگر فیلسوفان مسلمان مورد توجه قرار گرفت و آنان بخش مهمی از اندیشه‌های فلسفه سیاسی خود را بر پایه این مفهوم از عدالت بنیاد نهادند.

نظریه‌های عدالت در این معیار هم وارد نظریه‌پردازی شده‌اند. جایگاه یک فرد در کل ساختار جامعه از دیدگاه مکاتب مختلف متمایز است، اسلام با نگاه مبدأ و معاد محور و نقشی که برای انسان در کل نظام آفرینش تعیین می‌کند، از جایگاه انسان تبیینی دارد و برای مثال در نگاه لیبرالیسم صرف‌نظر از نقش کلی انسان در جهان هستی، جایگاهی دیگر برای انسان در ساحت اجتماع تعیین می‌گردد، براین اساس این نوع جهان‌بینی در نظریه‌های مختلف عدالت است که موضع هر شیء را مشخص کرده و بر اساس آن، عدالت را تبیین می‌نمایند. بدیهی است، با توجه به این معنا از عدالت گاه وضع شیء در موضع خود مستلزم وضعیت و جایگاه برابر میان مصادیق متفاوت است و گاه مستلزم تفاوت در جایگاه‌ها است، بدین معنا مفهوم عدالت و برابری در برخی مصادیق اشتراک داشته و در برخی متمایز می‌باشند. توجه به این نکته لازم است که با توجه به این معنا از عدالت، برابری از حیث مفهومی در معنای عدالت، جایگاهی نداشته و تنها اشتراک در مصادیق آن با عدالت موردنظر است که امری غیر از دایره مفهوم و در مرحله صدق بر افراد خارجی است.

این معنا از عدالت ابزاری توصیفی را در اختیار ما می‌نهد تا به مدد آن شرایط و موقعیت‌های عادلانه را بررسی کنیم. شاید بتوان گفت این معنا از عدالت، معنایی توصیفی است بر این اساس می‌توان جامعه، موقعیت‌ها، قوانین و... را متصف به عادلانه یا ناعادلانه بودن نمود. این معنا از عدالت نیز با وجود آن که بسیاری از مسائل عدالت پژوهانه را شامل می‌شود اما وافی به تمام مباحث نیست، چراکه بخش عمده‌ای از مباحث عدالت که داخل در گستره مفهوم عدالت است مانند برابری، اعطاء حقوق و... در ساختار مفهومی عدالت لحاظ نشده است.

معیار شناسی عدالت با توجه به معنای وضع کل شیء فی موضعه

معیار اول: نظم

مهم‌ترین معیاری که از این معنا قابل درک است، معیار نظم است. با قرار گرفتن هر چیز به جای خود، نظم محقق می‌شود، این نظم می‌تواند نظم سیال و قابل تغییر باشد که هم‌زمان با شرایط اجتماعی و فردی قابل تغییر و در مسیر تحول است. مفهوم نظم خود به تنهایی، معنای برابری و إعطاء کل ذی حق حقه را نیز در بر می‌گیرد چرا که با تحقق نظم، هر چیز در همان جایی که باید قرار می‌گیرد و در این صورت، برابری و إعطاء حق کل ذی حق نیز حاصل می‌شود. توجه به این مهم نیز لازم است که نظم عنصری مهم در تحقق عدالت با توجه به نگاه تمدنی به آن است. بدون نظم تمدنی شکل نخواهد یافت، چنانکه عدالتی نیز نخواهیم داشت.

معیار دوم: عدالت در همه چیز

این معنا نشان می‌دهد که عدالت در همه ساحت‌ها جریان دارد، چرا که شمول کل شیء همه ساحت‌ها فردی و اجتماعی را می‌گیرد. بنابراین عدالت در صورتی محقق خواهد شد که در همه ابعاد جریان یافته و محقق شود و تحقق عدالت تنها در یک جنبه از جنبه‌های اجتماعی، به معنای نفی عدالت در همه عرصه‌هاست، تنها زمانی می‌توان گفت عدالت محقق شده است که در همه عرصه‌ها محقق شده باشد. با توجه به این معیار، نظریه‌های عدالتی که مانند نظریه عدالت لیبرال تنها جنبه‌هایی از زیست اجتماعی را مثل برابری و آزادی در مرکز توجه قرار می‌دهند، نظریه‌ای جامع نخواهد بود.

عدالت به مثابه توازن، تعادل و تناسب

در توصیف مفهوم عدالت توازن، تعادل و تناسب را نیز ذکر کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲، ۳۳۱، مطهری، بی‌تا، ۱۳، ۷۹، ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۷۶)، در این دو معنا عدالت به‌مثابه حالتی در نظر گرفته شده که در آن میان اجزاء تعادل و توازن وجود دارد، درواقع این دو معنا لازمه تحقق معنای پیشین است و می‌توان گفت از باب تفسیر شیء به لازم معنا است، درواقع لازمه قرار گرفتن هر شیء در جایگاه خود، موازنه و معادله یا تعادل و تناسب میان آن اجزاء است. بر این اساس این معانی نیز بازگشت به معنای مذکور می‌کند.

بر اساس این معانی نیز گاه در صورت تعادل، توازن و تناسب میان اجزاء مختلف و در مقایسه میان دو شیء ممکن است از جهتی میان آن‌ها برابری وجود داشته باشد و گاه ممکن است برابری محقق نبوده و متفاوت از یکدیگر باشند، خلاصه آنکه در مفهوم تعادل یا موازنه برابری ملحوظ نیست بلکه آنچه معیار است نقطه تعادل و موازنه‌ای است که ناشی از قرار گرفتن اجزاء مختلف در جایگاه شایسته خود است؛ بنابراین دو معنا سخن در این است که در حوزه اجتماع، نقطه تعادل کدام است که می‌توان در آن صورت قائل به عدالت اجتماعی شد. نظریه‌های مختلف اجتماعی در این مقوله وارد بحث می‌شوند و هرکدام بنا بر دیدگاه، جهان‌بینی و روش خود

نقطه تعادل اجتماع را مشخص می‌کنند، برای مثال مارکسیسم نقطه تعادل را حالتی از اجتماع می‌داند که هرگونه طبقه‌ای نفی گردد. (مطهری، بی‌تا، ۱۵، ۲۲۰) بر این اساس همه نظریه‌های عدالت تلاشی تئوری و عملی برای رساندن اجتماع به نقطه تعادلی است که خود با توجه به مبانی و مبادی خود تعریف می‌کنند. با توجه بدین معنا، دیگر عدالت یک فرآیند خواهد بود در رساندن جامعه به آرمان تعادل و نه یک وضعیت که بتوان جامعه‌ای را بدان متصف نمود یا این وصف را از آن سلب کرد. این معنا نیز نمی‌تواند واجد همه خصوصیات و جامع همه مسائل عدالت باشد، بلکه تنها بخشی از مسئله تبیینی عدالت را بازنمود می‌کند.

عدالت به مثابه اعتدال

برخی اهل لغت و نیز برخی از دانشمندان عدالت اندیش معنای اعتدال را برای عدالت برگزیده‌اند، (مصطفوی، ۸، ۵۳، مطهری، بی‌تا، ۲۱، ۲۷۶) بر این اساس عدالت عبارت از میانه‌روی و قسط در امور است. هر جا در امور در مسیر میانه‌روی حرکت کردیم، به عدالت رفتار کرده‌ایم و در غیر این صورت از عدالت فاصله گرفته‌ایم. معنای اعتدال به معنای حد وسط میان دو چیز است، زیرا در هر عملی که اکثر و اقلی موجود است مساوی یعنی نیمه برابر نیز باید موجود باشد (ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۷۵ و ۱۸۱). معنای اعتدال، معنایی عام است که از جهاتی می‌تواند دربرگیرنده معانی قبل نیز باشد؛ چراکه با توجه بدین معنا زمانی که هر چیزی در جای خود قرار گرفته باشد در حقیقت مسیر اعتدال پیموده شده است و یا زمانی که حق هر صاحب حقی به وی داده شود، اعتدال و میانه‌روی محقق شده است. نظریه‌های عدالت با توجه به این معنا از عدالت می‌توانند نقطه اعتدال را نشان دهند، هرکدام از نظریه‌های عدالت، میانه‌روی را به معنایی می‌گیرند، غیر از معنایی که نظریه دیگر برمی‌گزیند. برای مثال در نظریه اسلامی از عدالت نقطه اعتدال همان تحقق غایت‌های دینی در رابطه با حقوق الهی است؛ اما نظریه عدالت مارکسیستی، نقطه اعتدال را همان نفی مالکیت خصوصی و در نتیجه نفی طبقات اجتماعی می‌داند (رک: همان). یا نظریه عدالت رالز، نقطه اعتدال را همان قرارداد حاصل در وضعیت نخستین می‌داند و دیگر نظریه‌ها نیز هرکدام اعتدال را با توجه به هدف و غایتی که از عدالت پیش‌روی خود ترسیم کرده‌اند، تعریف می‌کنند. این معنا از عدالت نیز، راه را برای نظریه‌های مختلف عدالت باز می‌گذارد تا با توجه به مصداق اعتدال در مباحث اجتماعی هرکدام از نظریه‌ها مصداقی را برای اعتدال بازتعریف کنند. با توجه به این معنا از عدالت، گاه ممکن است میانه‌روی همان برابری میان افراد باشد و گاه ممکن است میانه‌روی مستلزم تفاوت میان افراد باشد از این‌رو رابطه میان مفهوم برابری و عدالت، هم‌پوشانی در برخی مصادیق است بی‌آنکه میان این دو مفهوم تساوی وجود داشته باشد. گرچه با توجه به دیدگاه‌های مساوات‌گرا، اعتدال همواره با برابری هم مصداق بوده و عدالت و اعتدال تنها در صورتی محقق خواهد شد که میان همه افراد تساوی برقرار گردد. با توجه به این مبنا، عدالت و برابری هم‌مصداق بوده و رابطه تساوی میان آن‌ها برقرار است.

معنای میانه‌روی به خوبی از مباحث و نظریه‌هایی که در خصوص عدالت بیان شده است، پشتیبانی می‌کند؛ و هر نظریه می‌تواند مدعی میانه‌روی با تحقق چشم‌اندازهای عدالت‌محورانه خود باشد و میانه‌روی را در ساختار نظری خود تبیین کند؛ بنابراین، سخن در یافتن پاسخی صحیح برای مسئله میانه‌روی خواهد بود و مسئله این است که اعتدال در توزیع فرصت‌های اجتماعی با توجه به کدام رویکرد محقق می‌شود؟ معنای عمومی اعتدال چنان‌که گستره وسیعی از معانی قبل را شامل می‌گردد و در حکم عنوانی کلی برای مصادیق مورد نظر است، اما به اندازه مفهوم عدالت مبهم است. اعتدال به معنای خروج از افراط و تفریط است، با توجه به این معنا در هر مسئله عدالت باید دو سویه افراط و زیاده روی و و تفریط را در نظر گرفت. حال آیا می‌توان چنین اطرافی را در یک مسئله عدالت پژوهانه تصور کرد. برای مثال در عدالت توزیعی زیاده‌روی این است که به شخصی بیش از استحقاق او داده شود؛ تفریط این است که به او کمتر از استحقاق او داده شود و میانه روی آن است که به اندازه استحقاق به او داده شود. با این تفسیر اطراف اعتدال به خوبی تصور می‌شود؛ اما اگر صورتی را فرض کنیم که شخصی کاملاً از حق خویش محروم شود، آیا باز هم می‌توان نام تفریط را بر آن نهاد که در جایی استعمال می‌شد که به شخصی کمتر از حق او به او داده شود یا باید نام دیگری بر آن گذارد. به بیان دیگر بی عدالتی لزوماً به معنای زیاده از حد دادن یا کمتر از حد دادن نیست، گاه ممکن است بی‌عدالتی محرومیت کامل شخصی از حقوق خویش باشد. در این صورت با تضييع حقی روبرویم و نه با تفریط در دادن حق. علاوه بر آنکه، گاه اگر به شخصی بیش از حق او بدهیم مصداق افراط نیست بلکه مصداق احسان است که به نوعی عدالت نیز در دل آن جاری است. مقصود این است که چنین نیست که در مسائل عدالت همواره دو طرف افراط و تفریط وجود داشته باشد تا بتوان حد وسط را اعتدال و میانه‌روی نامید. به نظر می‌رسد، معنای میانه‌روی نیز نمی‌تواند بازتاب مفهوم عدالت به صورت کامل باشد.

عدالت به مثابه انصاف

نظریه‌پردازان عدالت معنای انصاف را نیز برای عدالت ذکر کرده‌اند؛ (ارسطو، ۱۳۸۱، ۲۰۶) بنابراین مبنا مفهوم عدالت وارد فضای اخلاقی می‌گردد (واعظی، ۱۳۸۸، ۲۵۳، ۲۵۴). انصاف خود در لغت به معنای نصف عطا کردن، مساوات و برابری است؛ اما در اصطلاح اخلاقی انصاف به معنای آن است که با دیگران چنان رفتار کنی که دوست داری با تو آن‌گونه رفتار کنند. این قاعده اخلاقی در آموزه‌های اخلاقی ادیان مطرح شده است و از طرفی این آموزه به‌عنوان قاعده طلایی در آموزه‌های اخلاق معاصر طرح گردیده است (Duxbury, 2009, 2). رالز عدالت به‌مثابه انصاف بدین معنا می‌نگرد، نظریه رالز مبتنی بر تصور خاصی از خیر نیست و با تمسک به رویکرد وظیفه‌گرایی در پی آن است تا تنها منصفانه بودن انتخابی را در شرایطی خاص نشان داده، همان را معیار نظریه اخلاقی خود قرار می‌دهد (واعظی، ۱۳۸۸، ۲۵۷). از دیدگاه رالز انسان‌ها در وضعیت نخستین خود را در شرایطی فرض می‌کنند که قرار است مانند دیگران در آن شرایط قرار گیرند و بر این اساس با قرار دادن خود به جای

هشتمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی شرف؛ الگوی شرف؛ پیشران؛ چالش‌ها و الزامات تحقق؛ بیت و دوم و سوم و سوم خردادماه ۱۳۹۸

دیگران عادلانه‌ترین تصمیم‌ها را می‌گیرند (واعظی، ۱۳۸۴، ۱۰۱، مرامی، ۱۳۷۸، ۲۶). محتوای قاعده انصاف قرار دادن خود به جای دیگران است و رفتار کردن با دیگران آن‌چنان‌که شخص دوست دارد با او رفتار شود. از آنجاکه مفهوم انصاف همان برابری و مساوات با دیگران است؛ عدالت به معنی انصاف با برابری رابطه تساوی خواهد داشت و آنجا عدالت است که انصاف و برابری باشد و هر جا که از انصاف و برابری خارج شویم، در واقع از عدالت فاصله گرفته‌ایم. از نظر او به علت آنکه وضعیت اصیل افراد آزاد و به لحاظ اخلاقی برابر را در موقعیتی قرار می‌دهد که درباره یکدیگر منصف هستند پس هر تصویری از عدالت که بر آن توافق کنند، منصفانه خواهد بود (واعظی، ۱۳۸۸، ۲۶۱).

معنای انصاف به خوبی محتوای اخلاقی عدالت را انعکاس می‌دهد و از طرفی، این مفهوم همسنگ مفهوم برابری است و برابری هم به مثابه معنایی اصلی برای عدالت ذکر شده است؛ با وجود آنکه این نظریه دو مفهوم برابری و استحقاق را که در اندیشه سیاسی ارسطو منعکس است محط توجه خود قرار داده است. اما این مفهوم نیز نمی‌تواند همه جنبه‌های مفهوم عدالت را منعکس کند، چراکه مفهوم عدالت نه فقط بر برابری در شرایط برابر صدق می‌کند بلکه علاوه بر آن بر نابرابری در شرایط نابرابر نیز صادق است. علاوه بر آن مفهوم استحقاق، قرار گرفتن در جایگاه مخصوص خود و دیگر جنبه‌های عدالت در این مفهوم به روشنی منعکس نیست. بر این اساس این معنا نیز تحویل معنای عدالت به انصاف و تقلیل این مفهوم گسترده بوده و نمی‌تواند نشان‌دهنده همه ابعاد مفهوم عدالت باشد.

عدالت به مثابه بی‌طرفی

معنای بی‌طرفی در مقابل جانبداری، معنای دیگری است که برای عدالت ذکر کرده‌اند. با توجه به این معنا عدالت یعنی بی‌طرفی و جانبداری نکردن (Brian barry, 1995 and Neil maccormick, ۱۹۹۶). با توجه به این معنا تحقق عدالت یعنی توجه بی‌طرفانه^۱ به اطراف که ذی نفع‌اند. (Neil maccormick, ۱۹۹۶، ۳۰۵). بی‌طرفی به معنای حکم به ترجیح یکی بر دیگری نکردن و یکسان انگاشتن دیگران در همه حقوقی است که بدان‌ها اختصاص داده می‌شود (Brian barry, ۱۹۹۵، ۱۳).

این معنا از عدالت بر جنبه‌های مهمی از مفهوم عدالت دلالت می‌کند. مفهوم بی‌طرفی به نوعی حکم به برابری میان یک یا چند چیز است؛ از جهتی نیز این مفهوم با مفهوم انصاف رابطه نزدیکی دارد و اساساً تقریری که بر مبنای این مفهوم از نظریه عدالت داده شده است، به نظریه انصاف بسیار نزدیک است.

معیار شناسی عدالت با توجه به چهار معنای مذکور

†. impartial attention

معیار تناسب: رعایت تناسب و موازنه میان امور، معیاری مهم در جهت تحقق عدالت است، از این رو زمانی عدالت محقق خواهد شد که در مقایسه میان عناصر اجتماعی همواره تعادل برقرار باشد.

معیار اعتدال: اعتدال نیز خود معیاری مستقل در تحقق عدالت محسوب می‌شود، با توجه به این معنا، عدالت در صورتی محقق خواهد شد که بتوان اعتدال را در مجموعه فعالیت‌های فردی و اجتماعی محقق کرد.

معیار انصاف: معیار اخلاقی انصاف معیار دیگری است که برای تحقق عدالت لازم است، با توجه به این معیار عمل عادلانه، عملی منصفانه است که شخص در مقام انجام عملی خود را به جای دیگری قرار می‌دهد.

معیار بی‌طرفی: این معیار نیز مرتبط با معیار برابری است، در این معیار هم رفتار عادلانه رفتاری بی‌طرفانه است. و با حفظ بی‌طرفی و عدم تبعیض در رفتار با موارد برابر، مساوات و برابری و در نتیجه عدالت تحقق خواهد یافت.

نظریه شبکه‌ای معنا

در این نظریه معنا نه از دریچه‌ای تک‌بعدی بلکه از ساحتی چند بعدی نگریسته می‌شود، بر این اساس یک واژه گستره‌ای از معنا خواهد داشت که هر مفهوم با مفاهیم دیگر در ارتباط بوده و شبکه مفهومی گفته شده در ارتباط با یکدیگر معنایی جامع را محقق می‌کنند که واژه مورد نظر را تفسیر می‌کنند. بر این اساس هر دستگاه یا شبکه معنایی خود شامل زیر مجموعه‌هایی است. واژگان اساسی که در معنای واژه‌ای قرار می‌گیرند با توجه به معنای اساسی که هر کدام دارند، الگوی تمام واژگانی را می‌سازند که خود افراد نماینده آن هستند و این کیفیت از کنار هم قرار گرفتن آنها به اشکال و نسبت‌های گوناگون فراهم می‌شود و البته به صورت کاملاً مستقل از یکدیگر وجود ندارند بلکه در جهات مختلف و از طریق راه‌هایی پیچیده با یکدیگر مربوطند. و چون همه این کلمات با هم به‌عنوان یک کل در نظر گرفته شوند، در برابر ما به‌صورت یک دستگاه سازماندار تشکیل شده از عناصر مستقل یک شبکه همبستگی معناشناختی در می‌آید. (یزوتسو، ۱۳۶۱، ۲۴)

بر اساس این نظریه، واژگان و مفاهیمی که ذیل یک مفهوم قرار گرفته و آن را تفسیر می‌کنند، تنها حاصل جمع کلی کلمات نیست بلکه مفاهیم از جهات مختلف و متعدد با یکدیگر پیوسته‌اند و در نتیجه گستره‌هایی از معانی را تشکیل می‌دهند که در جاهای متعدد بر روی یکدیگر قرار می‌گیرند. این گستره‌های معنایی که از ارتباطات گوناگون میان مفاهیم حاصل آمده را می‌توان میدان‌های معنا شناختی نام نهاد. (همان، ۲۵).

هر میدان معنا شناختی، نماینده یک حوزه تصویری مستقل است که از لحاظ طبیعت و ماهیت کاملاً مرتبط با دیگر مفاهیم است. گستره معنایی در این دیدگاه خود به گستره‌های معنایی تحویل می‌شود و مفاهیم به عنوان میدان تصویری بزرگ به چندین میدان خاص تقسیم می‌شود اما هر یک از میدان‌های خاص به‌مثابه یک بخش سازماندارِ واژگان خود شایستگی آن را دارد که به عنوان واحدی مستقل لحاظ شده و مورد بررسی قرار گیرد. (رک: همان) با توجه به این دیدگاه میدان معناشناختی در حوزه‌ای از فرهنگ، عصر و تمدن تعریف می‌شود.

ایزوتسو در توجیه این نظریه معتقد است، می‌توان مفهومی را در دستگاه معنایی به‌گونه‌ای لحاظ کرد و همان مفهوم را در دستگاه معنایی وسیع‌تری در نظر گرفت، از دیدگاه او مفاهیم قرآنی یک میدان خاص است که در دستگاه بزرگتری یعنی مفاهیم زبان عربی در دوره نزول قرآن کریم تبیین می‌شود. از نظر او متون پیش از اسلام به خصوص متون شعری آن دوره در داشتن بسیاری از مفاهیم کلیدی با قرآن شریکند ولی مفاهیم ایشان و جهان بینی وابسته به آن در خطوطی کاملاً متفاوت با قرآن صورت پذیرفته است. بنابراین یک کلمه واحد بنابراین که به این یا آن دستگاه معناشناختی تعلق داشته باشد، ارزش معنایی متفاوتی پیدا می‌کند (همان، ۲۶).

بر اساس دیدگاه شبکه‌ای معنا، مفاهیم نه آنکه دشتی هموار و یکنواخت، تک‌بعدی و تک‌ساحتی باشند بلکه هر واژه، تعداد بیشماری لایه‌های ارتباطی به هم پیوسته یا حوزه‌های اشتراک تصویری است (همان، ۲۷). بنابراین یک واژه از این نظر مجموعه‌ای از میدان‌های معناشناسی است و وظیفه ما برای فهم معناشناسانه این است که میدان‌های مبدأ پیدایش میدان‌های معناشناختی را مشخص کرده و یکی از آنها را در میان یک کل بسیار پیچیده که از به هم پیوستن عناصر گوناگون فراهم آمده است، پیدا کنیم. کوشش در تعیین حوزه‌های تصویری یک مفهوم و جداسازی این حوزه‌های تصویری از یکدیگر و تعیین مرزهای معنایی آن‌ها و ارتباط میان عناصر یک شبکه معنایی در ساخت درونی عناصر معنایی یک مفهوم تلاشی است که لازم است در بازشناسی ساحت و گستره معنایی یک مفهوم انجام شود، این امر به ما نشان لایه‌های مختلف مفهومی را نمایان ساخته و نحوه تکامل بخشی مفاهیم توسط یکدیگر روشن می‌گردد (رک: همان). براین اساس لازم است که هر مفهوم در ساختار کلی معنایی گفته شده به صورت محوری مورد ارزیابی و دقت قرار گیرد.

از دیدگاه ایزوتسو، می‌توان در تحلیل گستره‌های معنایی، هر گستره معنایی را حول یک کلمه کانونی بررسی کرد، بنابراین، کلمه کانونی متناظر است با یک تصور و مفهوم روانشناختی که هنگام جداکردن و مورد تحلیل قرار دادن میدان‌های معناشناختی برای ما سودمند است. از این رهگذر می‌توان با دقت و تأمل بیشتری یک گستره معنایی خاص را در ذیل شبکه معنایی بزرگتر تحلیل کرد، کلمه کانونی خود نماینده و محدود کننده یک حوزه تصویری خاص است (رک: همان، ۲۸). با توجه به این رویکرد معناشناختی، کلمه کانونی می‌تواند متغیر باشد، گاه مفهومی در یک شبکه معنایی کانونی است و همان مفهوم در شبکه معنایی دیگر یک اصطلاح فرعی است. گاه یک کلمه کانونی به چند میدان معنایی متفاوت تعلق دارد که در حوزه‌های معنایی مختلف سبب پیدایش روابط معناشناختی متفاوت می‌شود (رک: همان، ۳۲) براساس این دیدگاه در معناشناسی مفاهیم لازم است میدان‌های معنایی را بررسی کرد و جزئیات آن را بازشناسی نمود. در واقع هر میدان معنا شناختی حوزه تصویری مستقلی را نشان می‌دهد. مفاهیم، تعدادی از میدان‌ها و گستره‌های معنایی را در بردارند و به تعبیر دیگر یک مفهوم به‌عنوان یک میدان تصویری بزرگ به چندین میدان و گستره کوچکتر تقسیم می‌شوند ولی هر یک از

هشتمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی شرف؛ الگوی شرف؛ پیشران؛ چالش‌ها و الزامات تحقق؛ بیت و دووم و بیت و سوم خردادماه ۱۳۹۸

میدان‌ها به‌عنوان یک بخش سازمان‌مند، شایستگی آن را دارد که به‌مثابه یک واحد مستقل در نظر گرفته شود (قائم‌نیا، ۱۳۹۵، ۵۴۳) و در مقام بازشناسی مفهوم بدان توجه شود.

نظریه شبکه‌ای معنا با نگاه گستره‌ای و چند بعدی و از طرفی چند لایه‌ای به معنا این امکان را فراهم می‌کند تا بتوان معنای یک مفهوم که در بحث ما عدالت است، به گونه جامع‌تری نگریسته شده و در خصوص مفهوم آن تأمل شود. بر اساس این دیدگاه عدالت مفهومی چندلایه‌ای است، در لایه اول آن مفاهیمی مانند إعطاء کل ذی حق حقه، برابری، وضع کل شیء فی موضعه و دیگر مفاهیم این چنین که از جانب نظریه‌پردازان عدالت به‌مثابه مفهوم اصلی عدالت قلمداد شده‌اند قرار می‌گیرد و در لایه دوم مفاهیمی مانند احسان، جود، بی‌طرفی و دیگر مفاهیم مرتبط قرار می‌گیرند. هر کدام از این معانی در بستری معنایی و متناسب با دیگر معانی تفسیر می‌گردد و به‌صورت منفرد و جدا از دیگر معانی در نظر گرفته نمی‌شود، این شبکه معنایی مفهومی جامع به عدالت می‌بخشد که همه جنبه‌های اعتباری، توصیفی و تصویری عدالت را شامل می‌گردد. براساس رویکرد شبکه‌ای به معنای عدالت، عدالت در بستری از معانی تفسیر خواهد شد و نه از حیثی تک‌بعدی و تک‌ساحتی و اشکالاتی که در فرازهای پیشین بدان اشاره کردیم، وارد نخواهد شد. از این‌رو به نظر می‌رسد رویکرد شبکه‌ای به معنای عدالت به خوبی می‌تواند اولاً، همه جنبه‌ها و مباحث عدالت پژوهانه رو پوشش داده و از این مباحث حمایت کند. ثانیاً، این دیدگاه اشکالات وارده بر نظریه‌های تک‌بعدی به عدالت را ندارد. ثالثاً، می‌توان میان نظریه‌های عدالت جمع کرد و نقاط مشترک و امتیازات همه این نظریه‌ها را در نظریه جامع عدالت که مبتنی بر دیدگاه جامعی به مفهوم عدالت است، لحاظ کرد.

نتیجه‌گیری

نتیجه آنکه کلمه عدالت تنها یک معنا ندارد بلکه بر شبکه‌ای از معانی دلالت دارد که هر کدام در حوزه مفهومی عدالت داخل بوده و این معانی متعدد ساختار مفهوم عدالت را شکل می‌دهند. (ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۶۷) توجه به این نکته لازم است که مرز میان این مفاهیم که در ساختار کلی مفهوم عدالت قرار می‌گیرد بسیار ظریف و دقیق است و از این رو نمی‌توان عدالت را تنها مشترک لفظی میان این معانی دانست چرا که در اشتراک لفظی مانند وضع لفظ عین برای موارد مختلف معانی تفاوت آشکاری با یکدیگر دارند؛ (همان) اما در خصوص کلمه عدالت شبکه‌ای از معانی است که سازنده مفهوم کلی عدالت می‌باشند؛ بنابراین عدالت مفهومی با گستره‌ای از معانی است و نه معنای واحد. نگاه به عدالت از دریچه معنای واحد سبب می‌گردد این مفهوم همه مباحث مربوط به حوزه عدالت را پوشش ندهد و اشکالاتی نظیر آنچه در این نوشتار بدان اشاره شد، متوجه مباحث عدالت پژوهی گردد. از دریچه نظریه نیز نگاه تک بعدی به عدالت سبب می‌گردد، نتوانیم نظریه جامعی به عدالت به مثابه مفهومی جامع و پیوسته در شبکه‌ای از مفاهیم، داشته باشیم. از این رو بسیاری از نظریه‌پردازان عدالت به واسطه همین نگاه

هشتمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی شرف؛ الگوی شرف؛ پیشران؛ چالش‌ها و الزامات تحقق؛ بیت و دووم و بیت و سوم خردادماه ۱۳۹۸

تک‌بعدی به مفهوم عدالت، نظریه‌هایی غیرجامع ارائه کرده‌اند که با وجود شمول نظریه بر برخی حیث‌های عدالت، برخی از جنبه‌های عدالت را فاقد است. با توجه به شبکه معنایی عدالت، می‌توان نظریه جامعی که بتواند جایگاه هرکدام از معانی را نسبت به هم و در گستره معنایی عدالت تبیین کند، ارائه کرد که می‌تواند شامل جنبه‌های ایجابی نظریه‌های عدالت پیشین و فاقد نواقص آن دیدگاه‌ها باشد. از طرفی توجه به ابعاد معنایی عدالت و گستره معنایی آن ما را به معیارهایی جامع در خصوص عدالت می‌رساند، معیار برابری یکی از این معیارها است که جایگاهی مهم در تحقق عدالت دارد، معیار اهلیت و شایستگی معیار دیگری است که در حقیقت تکمیل‌کننده معیار برابری است. معیار إعطاء و اخذ حق، شناخت حق، نظم، عدالت در همه ابعاد، قانونمندی، تعادل، انصاف، اعتدال و بی‌طرفی نیز از معیارهای مهم دیگری است که می‌توان با توجه به گستره معنایی عدالت، برای آن ذکر کرد. با توجه به نتایج این پژوهش، همه این معیارها در تحقق مفهوم عدالت دخیل بوده و نگاه به یک معیار و صرف نظر کردن از معیارهای دیگر، نظریه عدالت را ناکافی می‌کند. از این رو دیدگاه حق‌گرایانه به عدالت به همان اندازه اهمیت دارد که نگاه منصفانه به عدالت. براین اساس عدالت در بستری از معیارهایی جامع محقق می‌شود و نظریه جامع عدالت با توجه به این جامعیت مفهومی و نیز با توجه به این معیارهای جامع تبیین می‌گردد.

منابع

- ۱- ارسطو. (۱۳۸۱). اخلاق نیکوماخوس. ترجمه صلاح الدین سلجوقی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲- ارسطو. (۱۳۷۱). سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- ۳- افلاطون. (۱۳۴۸). جمهور. ترجمه، فوآد روحانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴- واعظی، احمد. (۱۳۸۸). نقد و بررسی نظریه‌های عدالت. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۵- واعظی، احمد. (۱۳۸۴). جان رالز از نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۶- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۷۴). خدا و انسان در قرآن. ترجمه احمد آرام. تهران: نشر فرهنگ.
- ۷- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۰). نظریه حقوقی اسلام. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۸- طباطبایی، محمد حسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۹- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹). مجموعه آثار ج ۲۱. تهران: مرکز نشر آثار استاد مطهری.
- ۱۰- صدر، محمدباقر. (۱۳۷۵). اقتصادنا. تهران: مکتبه الاعلام الاسلامی.
- ۱۱- مصطفوی، حسن. (۱۴۰۲)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: مرکز کتاب للترجمه و النشر.
- ۱۲- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۵). فلسفه حقوق بشر. قم: بنیاد بین المللی علوم وحیانی اسراء.
- ۱۳- مرامی، علیرضا. (۱۳۷۸). مفهوم عدالت. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

هشتمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ الگوی پیشرفت؛ پیشبران؛ چالش‌ها و الزامات تحقق؛ بیت و دووم و سیم و سوم خردادماه ۱۳۹۸

۱۴- قائمی نیا، علیرضا. (۱۳۸۹). بیولوژی نص نشانه شناسی و تفسیر قرآن. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۱۵- اشتراوس، لئو. (۱۳۷۳). حقوق طبیعی. ترجمه باقر پرهام. تهران: انتشارات آگاه.

16- Duxbury, Neil, (2009), Golden Rule Reasoning, Moral Judgment. Indiana: university of Notre Dame precc.

17- Maccormick, Neil, (1996). Justice as Impartiality: Assenting with Anti contractualist Reservations. Political Studies, XLIV. University of Edinburgh.

18- Barry, Brian. (1995). Justice as Impartiality. Oxford: Clarendon,